

تاریخ دریافت: ۹۴/۹/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۲۱

تحلیل محتوای رسالهٔ عقل سرخ سهروردی

صابر پورشرق^۱

محمد حکیم آذر^۲

امیرحسین همّتی^۳

چکیده:

برای شناخت و ارزیابی تألیفات و آثار هر نویسنده یا شاعر، علاوه بر مطالعه در شیوهٔ زندگی وی و آشنایی با عقایدش ضروری است تا سبک نوشته‌های او نیز مورد بررسی و تحلیل دقیق قرار گیرد، این بررسی از طریق تحلیل محتوا امکان پذیر است، در این مقاله، که به «تحلیل محتوای رسالهٔ عقل سرخ سهروردی (شیخ اشراق)» اختصاص دارد، مطابق معمول‌ترین روش‌ها در تحلیل محتوای آثار، گزینه‌هایی مشتمل بر: ۱- آیات قرآن و احادیث، ۲- واژه‌های رمزی، ۳- کلمات عرفانی و نام عرفا، ۴- ویژگی‌های زبانی ۵- ویژگی‌های بلاغی، بررسی و تحلیل شده است، پس از انتخاب گزینه‌های مزبور، مصداق وجودی هر یک از آن‌ها در متن، مورد جستجو، بررسی و شمارش قرار گرفته و سپس بر مبنای فراوانی داده‌ها، تحلیل و جمع‌بندی و نهایتاً نتیجه‌گیری به عمل آمده است.

کلید واژه‌ها:

شیخ اشراق، تحلیل محتوا، عرفان، حکمت، کلمات رمزی،

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجموعه علوم انسانی

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ علوم انسانی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران،
^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ علوم انسانی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران.

نویسنده مسئول: mhakimazar@yahoo.com

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ علوم انسانی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران،

پیشگفتار

برای دریافت بهتر معنا از متون گذشته خصوصاً متون عرفانی و تبیین سبک نویسنده آن، تعمق در متن آثار و تألیفات او ضروری است، برای نیل به این هدف، یکی از روش‌های تحقیق، استفاده از روش «تحلیل محتوی» است، در این مقاله یکی از آثار مهم فارسی عرفانی سهروردی (عقل سرخ)، با روش تحلیل محتوا بررسی می‌شود، هدف پژوهش، تعیین و تحلیل ظرفیت‌های ادبی، زبانی، هنری و شناخت مضمون رساله از دیدگاه عرفانی بوده و اصلی‌ترین فرضیه آن ارائه امتیازات هنری و بلاغی رساله «عقل سرخ» است،

تا به حال، مقالات، پایان‌نامه‌ها و کتاب‌های عدیده‌ای در مورد رسالات فارسی عرفانی سهروردی نوشته شده است؛ اما به ندرت آثار وی با روش تحلیل محتوا بررسی شده است،

روش تحلیل محتوا چیست؟

با مطالعه و تحقیق در آثار مکتوب هر شخص می‌توان به عقاید و آرای او پی برد، بنابراین هر خواننده و اهل تحقیق با مطالعه آثار و غور در نوشته‌های نویسنده با روش و استنباط خاص خود، کما بیش شخصیت و آرای نویسنده را از لابلای سطور نوشته‌هایش می‌کاود، اما برای نیل به استنباط تقریباً یکسان و هماهنگ، خوانندگان آثار باید شیوه‌ای علمی و روشمند اتخاذ کنند، یکی از روش‌های مهم و سودمند در این مورد، «روش تحلیل محتوا» است، در این روش، خواننده به واژه‌ها، ترکیبات، عبارات، جملات و حتی لحن کلام نویسنده دقت می‌کند، سپس به تکرار و بسامد آنها به عنوان «داده»، توجه کرده و آنها را ثبت نموده و به تجزیه و تحلیل آنها می‌پردازد تا به درک و استنباط علمی از نوشته برسد،

از عمر اصطلاح تحلیل محتوا پنجاه سال پیش نمی‌گذرد، واژه نامه زبان انگلیسی وبستر فقط از سال ۱۹۶۱ آن را وارد واژگان خود کرده است، اما ریشه تاریخی آن به آغاز کاربرد آگاهانه انسان از نمادها و زبان برمی‌گردد، این آگاهی را -که جای جادو را می‌گیرد- نه تنها چند رشته قدیمی، فلسفه، معانی و بیان و هنر و رمزنگاری شکل داده است، بل تجسس مذهبی و سانسور سیاسی طبقه حاکم نیز به پیشرفت آن کمک کرده است،» (کریپندورف، ۱۳۹۱: ۹)

نورمن فرکلاف در کتاب تحلیل انتقادی گفتمان در مورد تحلیل محتوا چنین می‌نویسد:

«من تحلیل متن را شامل دو گونه تحلیل می‌دانم که مکمل یکدیگرند: تحلیل زبان شناختی و تحلیل بینامتنی، و بر این باورم که تحلیل زبان شناختی دامنه بسیار گسترده دارد که علاوه بر سطوح متعارف آن (نظیر واج‌شناسی، دستور زبان تا حد تحلیل جمله و واژگان و معناشناسی، مسائل فراتر

از حدّ جمله در متن را نیز تحلیل می‌کند، مسائلی همچون انسجام بین جمله‌ای و جنبه‌های گونه‌گون ساختار متون که مورد بررسی تحلیل گران‌گفتمان و تحلیل گران‌مکالمه قرار می‌گیرد (یکی از این جنبه‌ها خصوصیات گفت و گو است همچون سازمان دهی نوبت‌گیری در گفت و گو،)

تحلیل زبان شناختی نشان می‌دهد که چگونه متون از نظام‌های زبانی (در معنای وسیع کلمه) به نحو‌گزینش‌گرانه بهره می‌گیرند، حال آنکه تحلیل بینامتنی نشان می‌دهد که متون چگونه از نظم‌های گفتمان به نحوی‌گزینش‌گرانه استفاده می‌کنند یعنی ترکیب خاصی از روش‌های قراردادی شده (نظیر ژانرهای ادبی یا هنری، گفتمان‌ها، روایت‌ها و غیره) که در شرایط خاص اجتماعی در دسترس تولید کنندگان و مفسران متون قرار دارد،» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۲۱ و ۱۲۲)

در این مقاله، با استفاده از روش دوم در تحلیل محتوا بهیچ‌یک از رسائل فارسی شیخ اشراق (عقل سرخ) پرداخته شده است،

طرح و اجرای تحلیل محتوا

الف- طرح تحلیل محتوا

بر طبق نوشته‌های کولوس کریپندورفدر کتاب تحلیل محتوا، یکی از ارکان اصلی در تحلیل محتوای یک متن، طرح یا پی‌افکنی آن است، در این راستا شناخت متن و هدف‌گذاری نقش مهمی به عهده دارد، پس از اینکه هدف از تحلیل محتوا مشخص گردید جمع‌آوری داده‌های مربوط به متن، که یکی از مراحل طرح است، آغاز می‌گردد، در این مرحله انتخاب داده‌ها و ارتباط آن با هدف تحلیل محتوا از نکات اساسی است، گردآوری داده‌های متن، نحوه بررسی آنها و نهایتاً استفاده و بکارگیری آنها در راه‌نیل به هدف (اجرا) از کارهای عمده محققان است،

در طراحی تحلیل محتوای رساله عقل سرخ، داده‌هایی مانند: آیات قرآنی و احادیث، رموز، کلمات عرفانی و نام عرفا، اساطیر ایرانی، و سپس ویژگی‌های زبانی و ادبی مورد توجه بوده است، در بررسی ویژگی‌های زبانی، بیشتر به دستور زبان متون، کلمات و ترکیب‌های خاص وی، و در تحلیل ویژگی‌های ادبی به کاربرد تشبیه، استعاره، کنایه و بدیع توجه شده است،

در دسته‌بندی‌ها، ابتدا داده‌ها به ترتیب مورد تحلیل قرار گرفته‌اند، به عنوان مثال ابتدا آیات قرآن مطرح گردیده و سپس به بررسی سایر داده‌ها پرداخته شده است،

ب- اجرای تحلیل محتوا

رسالة عقل سرخ

این رساله با حمد و ستایش خداوند و درود و تحیت بر پیامبران بخصوص پیامبر اسلام شروع می‌شود، سهروردی با زبان رمز در مصاحبه با دوستی، خود را بازی (پرنده‌ای) معرفی می‌کند که در آغاز خلقت با بازهای دیگر آزادانه در عالم روحانی گفتگو داشته است، سپس حکایت می‌کند که چگونه گرفتار دام قضا و قدر شده و او را به عالم فرودین (ناسوت) انداخته و چشم دل او را بسته و پاسبانانی را بر او گماشته‌اند که به‌نحوی او را مشغول نموده و از یاد عالم روحانی (ولایت اول) غافل کرده‌اند، ولی به تدریج چشمش را باز نمودند در حالی که پاسبانان همواره مراقب او بودند تا مبادا از زندان (تن و تعلقات مادی) خارج شود، سپس اشاره می‌کند که روزی پاسبانان را از خود غافل یافته و در این حال رو به صحرا (عالم روحانی) آورده و در آنجا با عقل سرخ (جبرئیل) برخورد کرده است که دارای محاسن و رنگ و روی سرخ است،

سهروردی در ملاقات با جبرئیل در مورد عجایبی که این فرشته دیده است، سؤالاتی می‌کند؛ او به تمام سؤالات شیخ پاسخ می‌دهد، در خاتمه دوست سهروردی از او می‌خواهد که راه سیر و سلوک را به او نشان داده‌وی را با خود همراه سازد،

«در این داستان نخستین مسئله، طرح مرغ و پرواز است و سخن گفتن مرغان با یکدیگر، این نکته را قرآن نیز در آیات خود بیان داشته و قوه نطق را به ایشان نسبت داده است و سلیمان (ع) را دانای سخن مرغان معرفی نموده: «و علمناه منطق الطیر» (سوره نمل، آیه ۱۶) و حتی اعمال آدمی را چونان مرغی بر گردن آدمیان متصل دانسته است؛ چنان که فرموده: «و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه» (سوره اسراء، آیه ۱۳)» (محمدی و ایقانی، ۱۳۸۵: ۴۶۸ و ۴۶۷)،

ج- رموز

رمز در رسالات عرفانی شیخ اشراق یکی از مشخصه‌های بارز کلام اوست، بدون فهم و دریافت این رموز، درک مضامین نوشته‌هایش غیر ممکن می‌نماید، «رمز کلمه‌ای است عربی که در زبان فارسی نیز به کار می‌رود، این کلمه در اصل مصدر مجرد از باب «نَصَرَ يَنْصُرُ» و «ضَرَبَ يَضْرِبُ» است، معنی آن به لب یا به چشم یا به ابرو یا به دهن یا به دست یا به زبان اشارت کردن است، این کلمه، همچنان که در زبان عربی، در زبان فارسی نیز به معنی‌های گوناگون به کار رفته است، از جمله: اشاره، راز، سرّ، ایما، دقیقه، نکته، معما، نشانه، علامت، اشارت کردن، اشارت کردن پنهان، نشانه مخصوصی که از آن مطلبی درک شود، چیز نهفته میان دو یا چند کس که دیگری بر آن آگاه نباشد، و بیان مقصود با نشانه‌ها و علائم قراردادی و معهود است، آنچه در تمام معنی‌های فوق مشترک

است عدم صراحت و پوشیدگی است» (پورنامداریان، ۱۳۹۱: ۱)

لازم به توضیح است که منظور از رمز یا سمبل، آن رمز کنایی در صور خیال و یا علم بیان نیست که برای تزیین و یا ادبی نمودن کلام به کار می‌رود بلکه مراد نویسنده از کاربرد رمز استفاده از واژه‌های محسوس برای بیان تجربیات عارفانه و انتزاعی خود است که با کلمات معمولی قابل شرح و بیان نیستند.

سهروردی در رسالات عرفانی فارسی خود نه تنها از کلمات و اصطلاحات عرفانی رایج بهره می‌گیرد بلکه خود، واضح کلمات و رموز خاصی است که نیاز به شرح و تفسیر دارد، این کلمات و نوشته‌ها مخصوص مخاطبانی است که زبان رمز و اصطلاحات عرفانی را در می‌یابند، زبان رمز و اصطلاحات، زبانی عاطفی و غیر اثباتی است که برای تبیین حالات عرفانی و حتی ذوقی و غیر عرفانی در ادبیات فارسی کاربرد داشته است،

«تلقی قدما از داستان‌ها و افسانه‌ها غالباً با جنبه رمزی آن همراه بوده است، و این اختصاص به اهل تصوف نداشته، حتی در میان اهل ادب امثال فردوسی هم داستان‌ها و اساطیر، رمزی به شمار می‌رفته‌اند، چنان که فردوسی در آغاز شاهنامه می‌گوید که آنچه از این داستانها با خرد توافق نداشته باشند، باید جنبه رمزی آن را در نظر گرفت: «از این هرچه اندر خورد باخرد/ دگر بر ره رمز معنی برد»، از تفسیری که شهردان بن ابی الخیر در اواخر قرن پنجم از داستان‌های شاهنامه، مارهای ضحاک و زال و سیمرغ، کرده است همین معنی دانسته می‌شود، شهاب الدین سهروردی، شیخ اشراق، در داستان‌های رمزی خویش از قبیل عقل سرخ به نوعی برداشت رمزی از زال و سیمرغ و رستم و اسفندیار پرداخته است، ولی صوفیه کار رمزپردازی و رمزخوانی را در طول زمان گسترش داده‌اند و از ظاهر قرآن کریم گرفته تا پیچیده‌ترین داستان‌ها همه را به رمز برگردانده یا گونه رمزی به کار برده‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۱۹۶ و ۱۹۷)،

در رساله «عقل سرخ» که از پررمزترین رساله‌های فارسی عرفانی شیخ اشراق است، از میان واژه‌های رمزی کاوش شده که تعداد آنها بالغ بر ۵۶ واژه است و در جدول شماره ۱ صفحه ۲۵ درج شده است؛ وی در مواردی از واژه‌های اساطیری «زال»، «سیمرغ» و «کوه قاف» به عنوان رمز بهره‌برداری می‌کند،

در این بخش کلمات رمزی که در متن رساله درج شده است مطرح و سپس تأویل و تفسیر می‌-

گردد:

آشیان:

«و مرا بدین طریق اسیر گردانیدند، پس از آن ولایت که آشیان ما بود به ولایت دیگر بردند»

(سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۷۲)، واژه «آشیان» یک بار دیگر در ص ۲۲۷ تکرار شده است، اقامتگاه مرغان، در اینجا منظور عالم روحانی است که نفس ناطقه انسان از آنجاست،

آن ولایت:

«گفتم در ابتدای حالت چون مصوّر بحقیقت خواست که بنیت مرا پدید کند مرا در صورت بازی آفرید، و در آن ولایت که من بودم دیگر بازان بودند»، (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۶۲)،
«عالم مثال که قهرمان داستان قبل از آمدن به «این ولایت» (عالم محسوس و مادی) در آنجا به صورت باز بوده است»، (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۳۰)

آهو: «چون شب درآمد و سیمرغ از آن صحرا منهزم شد، آهویی بر سر زال آمد و پستان در دهان زال نهاد، چون زال شیر بخورد خود را بر سر زال بخوابانید چنانکه زال را هیچ آسیب نرسید» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۳۲)، کلمه آهو دوبار دیگر در ص ۲۳۳ تکرار شده است،
در اینجا به رمز منظور ماه است که در شب نور افشانی می‌کند و موجودات روی زمین از آن فیض می‌گیرند،

استاد:

«پس آن استاد را به کار فرو داشت، تا زیر آن کارگاه اول کارگاهی دیگر پدید آمد، آنکه استاد دوّم را همچنان کار فرمود تا زیر کارگاه دوّم کارگاهی و استادی دگر، همچنان تا هفت کارگاه و در هر کارگاهی استادی معین گشت»، (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۵۲)، کلمه استاد هشت بار دیگر در ص ۲۳۵ تکرار شده است،
«هر یک از سیاره‌های بالا که بر یکی از افلاک یا کارگاه‌های هفتگانه قرار دارند»، (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۷۴)،

اولین فرزند آفرینش:

«گفت ای فرزند این خطاب به خطاست، من اولین فرزند آفرینش، تو مرا جوان همی خوانی؟» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۸۲)
رمز عقل اول است که خداوند طبق نظر حکمای مشائی و سهروردی نخست آن را آفریده است،

باز:

«گفتم در ابتدای حالت چون مصوّر بحقیقت خواست که بنیت مرا پدید کند مرا در صورت بازی آفرید و در آن ولایت که من بودم دیگر بازان بودند، ما با یکدیگر سخن گفتیم و شنیدیم و سخن یکدیگر فهم می‌کردیم» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۶۲)، کلمه باز دوبار دیگر در ص ۲۳۸ تکرار شده است،

نوعی پرنده شکاری، در اینجا رمز نفس ناطقه انسانی است،

بال:

«من در بند می‌نگریستم که بر من نهاده بودند و در موکلان با خود می‌گفتم گویی هرگز بود که این چهار بند مختلف از من بردارند و این موکلان را از من فروگردانند و بال من گشوده شود چنانکه لحظه‌ای در هوا طیران کنم و از قید فارغ شوم؟» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۷۲)

رمز همت سالک است که با آن می‌تواند عروج نموده، به تکامل برسد،

بندهای مختلف:

«گفتم ای پیر، زره داوودی چه باشد؟ گفت: زره داوودی این بندهای مختلف است که بر تو نهاده‌اند،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۶۲)

«اجزا و جوارح تشکیل دهنده بدن انسان که از گوشت و پوست و استخوان ساخته شده است، و هر کدام بمنزله بندی است که روح را اسیر کرده است و چون بندهایی بر دست و پای او، مانع آزادیش می‌شود، (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۷۸)

بویحیی:

«به تیغ عشق شو کشته که تا عمر ابد یابی که از شمشیر بویحیی نشان‌دهد کسی احیا»
(سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۸۲)

«عزرائیل، ملک الموت، فرشته‌ای که گرفتن جان انسان‌ها به دست اوست،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۸۴)،

پادشاه ما:

«گفت اوّل بدان که پادشاه ما چون خواست که ملک خویش آبادان کند اوّل ولایت ما آبادان کرد، پس ما را در کار انداخت و دوازده کارگاه بنیاد فرمود و در هر کارگاهی شاگردی چند بنشانند»
(سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۴۲)

«واجب الوجود یا نور الانوار که جهان به تمامی ملک اوست،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۷۳)،

پیر: «پس گفتم ای پیر از کجا می‌آیی؟ گفت از پس کوه قاف که مقام من آنجاست و آشیان تو نیز آن جایگاه بود اما تو فراموش کرده‌ای،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۹ و ۲۲۸)، کلمه «پیر» هم‌چنین ۱۰ بار دیگر در صفحات ۲۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ تکرار شده است،

رمزی است که سهروردی آن را برای عقل اوّل و عقل عاشر (جبرئیل امین) به کار برده است،

تیغ بلارک:

«گفتم این زره به چه شاید از خود دور کردن؟ گفت به تیغ بلارک، گفتم تیغ بلارک کجا به دست آید؟ گفت در ولایت ما جلّادی ست، آن تیغ در دست وی است و معین است که هر زرهی چند مدت وفا کند، چون مدت به آخر رسد آن جلّاد تیغ بلارک چنان زند که جمله حلقه‌ها از یکدیگر جدا افتد» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۶۲)، عبارت تیغ بلارک در صفحات ۲۳۷ و ۲۳۸ دوبار تکرار شده است،

«شمشیر جوهردار، در اینجا منظور مرگ [است]» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۸۰)،

جلّاد:

«گفت در ولایت ما جلّادی ست، آن تیغ در دست وی است و معین است که هر زرهی چند مدت وفا کند، چون مدت به آخر رسد آن جلّاد تیغ بلارک چنان زند که جمله حلقه‌ها از یکدیگر جدا افتد» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۶۲)

«عزرائیل است که چون عمر مقدر آدمی به سر برسد، جان انسان‌ها را می‌گیرد، مرگ به معنی برهم خوردن کامل اعتدال مزاج و از هم گسیختن و تجزیه شدن عناصر چهارگانه است که جسم را تشکیل داده‌اند» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۸۰)،

چاه سیاه:

«گفت محاسن من سپید است و من پیری نورانیم، اما آن کس که تو را در دام اسیر گردانید و این بندهای مختلف بر تو نهاد و این موکلان بر تو گماشت، مدت‌هاست تا مرا در چاه سیاه انداخت؛ این رنگ من که سرخ می‌بینی از آن است، اگر نه من سپیدم و نورانی» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۸۲)،
«عالم محسوس، عالم مادی، عالم تحت القمر که عالم مرکبات و هیولی و عناصر است» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۴۶ و ۲۴۵)،

چشم:

«آنگه هر دو چشم من بردوختند و چهار بند مختلف نهادند و ده کس را بر من موکل کردند، پنج را روی سوی من و پشت بیرون و پنج را پشت سوی من و روی بیرون» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۷۲)

منظور چشم بصیرت و بینایی باطنی است که موجب آگاهی انسان برای پیمودن راه حقیقت

است،

چشمه زندگانی (چشمه آب حیات):

«گفتم ای پیر چه کنم تا آن رنج بر من سهل بود؟ گفت چشمه زندگانی به دست آور و از آن چشمه آب بر سر ریز تا این زره بر تن تو بریزد و از زخم تیغ ایمن باشد که آن زره را تنک کند، و چون زره تنک بود زخم تیغ آسان بود» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۷۲)، کلمات چشمه و چشمه زندگانی مجموعاً پنج بار دیگر در صفحات ۲۳۷ و ۲۳۸ تکرار شده است،

«معارف قدسی یا معرفت اشراقی که از طریق ریاضت و تجربه‌های روحانی به دست می‌آید و در مرتبه‌ی اعلای آن یکی شدن با حقیقت و فناى از ماسوی الله و از خویش است» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۸۳)

چهار بند مختلف:

«آنکه هر دو چشم من بردوختند و چهار بند مختلف نهادند و ده کس را بر من موکل کردند، پنج را روی سوی من و پشت بیرون و پنج را پشت سوی من و روی بیرون» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۷۲)

«منظور چهار عنصر آتش، هوا، آب و خاک است که به ترتیب در زیر فلک قمر واقع شده‌اند و صور هیولای فائض از عقل فعال‌اند، بشرط آنکه امتزاج این عناصر در کمال اعتدال، تحقق پیدا کند، از عقل فعال صورت انسانی یا نفس ناطقه انسانی به آن فائض می‌شود، از آنجا که امتزاج این عناصر، اجسام موجودات این عالم را تشکیل می‌دهد و هر یک از آنها از نظر طبع با دیگری فرق دارد، به منزله چهار بند مختلف‌اند که نفس را اسیر می‌کنند، جسم انسان نیز به منزله چهار بند مختلف است که باز نفس ناطقه را اسیر و پابسته دام تن می‌کند» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۳۵ و ۲۳۴)،

حلقه، چهار حلقه:

«گفت در هر سه کارگاه از آن دوازده کارگاه بالا یک حلقه کنند، بدان دوازده در، چهار حلقه ناتمام کنند؛ پس آن چهار حلقه را برین هفت استاد عرض دهند تا هر یکی بر وی عملی کند» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۶۲)، کلمات حلقه و چهار حلقه مجموعاً شش بار دیگر در ص ۲۳۶ تکرار شده است،

«منظور از حلقه، هر یک از عناصر اربعه و منظور از چهار حلقه، چهار عنصر آتش، هوا، آب و خاک است» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۷۸)،

چهارم و پنجم تا یازدهم:

«گفتم چون از این دو کوه بگذرم آن دیگر را آسان باشد یا نه؟ گفت آسان باشد اما اگر کسی

داند، بعضی خود پیوسته درین دو کوه اسیر مانند و بعضی به کوه سیّم رسند و آنجا قرار گیرند، بعضی به چهارم و پنجم و این چنین تا یازدهم، هر مرغ که زیرکتر باشد پیشتر شود،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۰۲)،

منظور از چهارم و پنجم، افلاک عطارد و زهره هستند؛ چون سهروردی کره زهریر و اثیر را نیز جزو افلاک به حساب آورده و مجموعه افلاک دور زمین را یازده تا می‌داند، مقصود وی تا یازدهم افلاک دیگر یعنی به ترتیب افلاک: خورشید، مریخ، مشتری، زحل، اطلس (فلک البروج) و فلک الافلاک هستند،

خلعت:

«آنگه آن شاگردان را که در دوازده خانه بودند هر یکی را خلعتی داد، پس آن استاد اوّل را همچنان خلعت داد و دو کارگاه از آن دوازده کارگاه بالا به وی سپرد،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۵)، کلمه خلعت چهار بار در ص ۲۳۵ تکرار شده است،

جامه پیشکشی، در اینجا منظور روشنایی یا نوری است که خداوند متعال به ستارگان بخشیده است،

دام:

«گفت محاسن من سپید است و من پیر نورانیم، اما آن کس که تو را در دام اسیر گردانید و این بندهای مختلف بر تو نهاد و این موکلان بر تو گماشت، مدتهاست تا مرا در چاه سیاه انداخت؛ این رنگ من که سرخ می‌بینی از آن است، اگر نه من سپیدم و نورانی،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۸)، «جسم انسان که روح یا نفس ناطقه اسیر آن است،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۴۳)،

دام تقدیر و دانه ارادت:

«گفتم روزی صیّادان قضا و قدر دام تقدیر باز گسترانیدند و دانه ارادت در آنجا تعبیه کردند و مرا بدین طریق اسیر گردانیدند،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۶ و ۲۲۷)،

دام تقدیر همان جسم انسانی است که مقدر است نفس ناطقه در آن وارد شود و دانه ارادت، سمبل فریفتگی و اشتیاق نفس ناطقه برای ورود به جسم است،

درخت طوبی:

«گفت گوهر شب افروز هم در کوه قافست اما در کوه سیّم است و از وجود او شب تاریک روشن شود اما پیوسته بر یک حال نماند، روشنی او از درخت طوبی است، هر وقت که در برابر درخت طوبی باشد ازین طرف که توئی تمام روشنی نماید همچو گوی گرد روشن،» (سهروردی،

۱۳۷۲: ۲۳۰)، عبارت درخت طوبی نه بار در صفحات ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ تکرار شده است، «درخت طوبی با شرحی که درباره آن آمده است از جمله نور بخشیدن به ماه و اشکالی که ماه نسبت به او پیدا می‌کند، رمز خورشید است در عالم ما که در عالم مثال طوبی و در عالم معقول نور الانوار است»، (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۵۴)،

دوازده کارگاه:

«گفتم ای پیر این دوازده کارگاه چه چیز است؟ گفت اول بدان که پادشاه ما چون خواست که ملک خویش آبادان کند اول ولایت ما آبادان کرد، پس ما را در کار انداخت و دوازده کارگاه بنیاد فرمود و در هر کارگاهی شاگردی چند بنشانند،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۴)، عبارت دوازده کارگاه پنج بار در صفحات ۲۲۹ و ۲۳۵ و ۲۳۶ تکرار شده است،

«دوازده برج فلکی است که بر روی فلک دوّم یا فلک ثوابت یا فلک البروج از نه فلک (از بالا به پایین) بر دایره‌ای فرضی به نام منطقه البروج قرار گرفته‌اند، نور نورالانوار یا سیمرغ در سیر نزول خود پس از ایجاد مراتب عقول و نفوس یا انوار اسپهبدی طولی و عرضی، به فلک اول یا فلک الافلاک - که ستاره ندارد - و پس از گذر از آن به فلک دوّم یا فلک ستارگان ثابت می‌رسد، از تجمع این ستارگان در دوازده نقطه مدار این فلک، دوازده برج یا به قول فرشته دوازده کارگاه پدید می‌آید،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۷۳)

دو کوه:

«گفتم چون از این دو کوه بگذرم آن دیگر را آسان باشد یا نه؟ گفت آسان باشد اما اگر کسی داند، بعضی خود پیوسته درین دو کوه اسیر مانند و بعضی به کوه سیم رسند و آنجا قرار گیرند، بعضی به چهارم و پنجم و این چنین تا یازدهم، هر مرغ که زیرک‌تر باشد بیشتر شود،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۰۲)، کلمه دو کوه یک بار دیگر در ص ۲۳۰ آمده است،

منظور دو فلک زمهریر و اثیر هستند که زیر فلک قمر و بالای زمین قرار دارند،

ده کس:

«آنگه هر دو چشم من بر دوختند و چهار بند مختلف نهادند و ده کس را بر من موکل کردند، پنج را روی سوی من و پشت بیرون و پنج را پشت سوی من و روی بیرون،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۷)،

«منظور از ده کس، پنج حس ظاهر و پنج حس باطن است، که از قوای نفس حیوانی شمرده می‌شود،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۳۵)،

دیبا:

«گفتم ای پیر درین کارگاه‌ها چه بافند؟ گفت بیشتر دیبا بافند و از هر چیزی که فهم کس بدان نرسد،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۶)،

رمز قوای نفسانی است که از عناصر تشکیل دهنده جسم انسان و کائنات زمینی که همانا آتش و باد و آب و خاک است، بسی لطیف‌تر هستند،

دیگر بازان:

«گفتم در ابتدای حالت چون مصور بحقیقت خواست که بنیت مرا پدید کند مرا در صورت بازی آفرید، و در آن ولایت که من بودم دیگر بازان بودند،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۶)،

«صورت مثالی نفوس دیگر در عالم مثال که از نظر مرتبه روحی همشأن قهرمان داستان، و در نتیجه مثل او در آن عالم صورت باز داشته‌اند،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۳۰)،

روشنایی یا نوری که بر سرچشمه حیات است:

«پس او را پی آن روشنایی نباید گرفتن که آن روشنایی نوری است از آسمان بر سر چشمه زندگانی، اگر راه برد و بدان چشمه غسل برآورد از زخم تیغ بلارک ایمن گشت،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۸)،

«فلسفه و منطق یا علم کسی است که سهروردی آن را مقدمه معرفت اشراقی و معارف قدسی می‌داند و عقیده دارد اگر این علم به معرفت حقیقی نینجامد بی‌حاصلی محض است،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۸۳)،

روغن بلسان:

اما آن کس که استعداد دارد بی آنکه سوراخ کند به لحظه‌ای تواند گذشتن همچون روغن بلسان که اگر کف دست برابر آفتاب بداری تا گرم شود و روغن بلسان قطره‌ای بر کف چکانی از پشت دست به درآید به خاصیتی که در وی است، (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۰)، واژه روغن بلسان یک بار دیگر در ص ۲۳۸ تکرار شده است،

«صمغی که از درخت بلسان می‌گیرند و در مداوای بیماری‌هایی مثل لقوه، قولنج و جلوگیری از سقط جنین یکی از اجزای داروهایی بوده است که پزشکان تجویز می‌کرده‌اند،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۸۵) از دیگر خواص این روغن خاصیت‌سوزندگی و نفوذ پذیری آن است، در اینجا رمز نفوذ روح عرفاست که در اثر ریاضت و تکامل می‌تواند مشکلات را پشت سر گذارند و از عالم ناسوت خارج شده و به عالم روحانی برسند،

زال:

«گفت چنان بود که رستم از اسفندیار عاجز آمد و از خستگی سوی خانه رفت، پدرش زال پیش سیمرغ تضرعها کرد، و در سیمرغ آن خاصیت است که اگر آینه‌ای یا مثل آن برابر سیمرغ بدارند، هر دیده که در آن آینه نگرد خیره شود،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۳ و ۲۳۴)، کلمه زال یازده بار دیگر نیز در صفحات ۲۳۲ و ۲۳۳ تکرار شده است،

«رمز نفسی است که از عالم معقول به این جهان افتاده است رنگ روی و موی او که در ابتدای تولد سفید است نشانه آن جهانی بودن و اصل فرشتگی اوست، او از آن جهان به غربت این جهان می‌آید و چون به نظر پدر و مادرش غریب می‌آید و کریه به نظر می‌رسد او را به صحرا می‌اندازند،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۶۷)

زره داوودی:

«گفتم ای پیر زره داوودی چه باشد؟ گفت زره داوودی این بندهای مختلف است که بر تو نهاده‌اند،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۶)، کلمه زره هشت بار دیگر در صفحات ۲۲۹ و ۲۳۶ و ۲۳۷ تکرار شده است،

«بدن انسان که از چهار عنصر (آتش، هوا، آب و خاک) ساخته شده که در طول سالیان در برابر عوارض مختلف طبیعی و امراض و عوارض و آسیب‌های گوناگون مقاومت می‌کند و نفس ناطقه انسانی در آن اسیر است،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۷۸)،

سردسیر:

«پرسیدم که بدانجا راه چگونه برم؟ گفت راه دشوار است اول دو کوه در پیش است هم از کوه قاف، یکی گرمسیر است و دیگری سردسیر و حرارت و برودت آن مقام را حدی نباشد» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۹)، کلمه سردسیر یک بار دگر در ص ۲۲۹ تکرار شده است،

به رمز منظور کره زمهریر است که زمین را احاطه کرده است، و برای رسیدن به افلاک بالاتر باید از آن گذشت،

سیاح:

«گفتم این جایگه چه می‌کردی؟ گفت من سیاحم، پیوسته گرد جهان گردم و عجایب‌ها بینم،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۹)،

گردشگر، منظور عقل اول یا عقل عاشر است که مدیریت زمین به او سپرده شده است، سیمرغ: «گفت سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد، بامداد سیمرغ از آشیانه خود به درآید و پر بر

زمین باز گستراند، از اثر پر او میوه بر درخت پیدا شود و نبات به زمین،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۲)،
کلمهٔ سیمرغپانزده بار در صفحات ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ تکرار شده است،
عنقا را گویند و آن پرنده‌ای بوده است که زال پدر رستم را پرورانده و بزرگ کرده، در اینجا
سیمرغ رمز خورشید است،

سیه چشم آهوان:

«شکار منسیهچشم آهوانند که حکمت چون سرشک از دیده پاشند»
(سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۹)

«اهل حکمت» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۸۷)،

شاگردان:

«گفت اوّل بدان که پادشاه ما چون خواست که ملک خویش آبادان کند اوّل ولایت ما آبادان
کرد، پس ما را در کار انداخت و دوازده کارگاه بنیاد فرمود و در هر کارگاهی شاگردی چند بنشانند،
پس آن شاگردان را در کار انداخت تا زیر آن دوازده کارگاه، کارگاهی دیگر پیدا گشت، و استادی
درین کارگاه بنشانند،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۵ و ۲۳۴)، کلمهٔ شاگردان یک بار دیگر در ص ۲۳۵
تکرار شده است،

«ستارگان ثابت بر فلک دوّم که هر چند ستاره از آنان در کنار هم جمع شده‌اند و یکی از صور
دوازده گانهٔ بروج را از قبیل حمل، ثور، جوزا و،،، پدید آورده‌اند،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۷۳)،

شخص:

«در آن صحرا شخصی را دیدم که می‌آمد فرا پیش رفتم و سلام کردم به لطفی هرچه تمام‌تر
جواب فرمود، چون در آن شخص نگریستم محاسن و رنگ روی وی سرخ بود،» (سهروردی،
۱۳۷۲: ۲۲۸)،

«منظور از شخص، عقل فعّال یا عقل عاشر است که فرشتهٔ نوع انسان است و ارواح آدمیان
فائض از اوست،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۴۱)،

صحرا و بستان:

«در آن صحرا شخصی را دیدم که می‌آمد فرا پیش رفتم و سلام کردم به لطفی هرچه تمام‌تر
جواب فرمود، چون در آن شخص نگریستم محاسن و رنگ روی وی سرخ بود،» (سهروردی،
۱۳۷۲: ۲۲۸)، کلمهٔ صحرا مجموعاً دو بار دیگر نیز در ص ۲۲۸ و ۲۳۳ آمده است،

«در ادبیات رمزی و عرفانی صحرا یا مترادفات آن، به عنوان استعاره و رمز عالم معنی، عالم معقول، عالم مثال و خلاصه عالمی که در مقابل عالم محسوس و مادی و کنیف، روحانی و لطیف است، فراوان به کار رفته است.» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۴۰).

صیادان عالم:

«من آن بازم که صیادان عالم همه وقتی به من محتاج باشند»

(سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۸)

«پیران طریقت و اهل حکمت که روح مریدان را صید می‌کنند تا آنان را به سوی حقیقت و معارف قدسی یا همان چشمه زندگانی هدایت کنند.» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۸۷).

صیادان قضا و قدر:

«گفتم روزی صیادان قضا و قدر دام تقدیر باز گسترانیدند و دانه ارادت در آنجا تعبیه کردند و مرا بدین طریق اسیر گردانیدند.» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۶ و ۲۲۷).

منظور قضا و قدر و مشیت الهی است که به صیادان تشبیه شده است، مقلد شده است که روح مجرد پس از خلقت تن آدمی مانند دامی گرفتار آن شود.

طیران:

«من در بند می‌نگریستم که بر من نهاده بودند و در موکلان با خود می‌گفتم گویی هرگز بود که این چهار بند مختلف از من بردارند و این موکلان را از من فروگردانند و بال من گشوده شود چنانکه لحظه‌ای در هوا طیران کنم و از قید فارغ شوم؟» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۷۲).

پرواز، رمز رهایی از بند تن و سیر روح در عالم علوی است.

ظلمات و تاریکی:

«گفتم راه از کدام جانب است؟ گفت از هر طرف که روی، اگر راه روی، راه بری، گفتم نشان ظلمات چیست؟ گفت سیاهی، و تو خود در ظلماتی، اما تو نمی‌دانی، آن کس که این راه رود چون خود را در تاریکی بیند، بداند که پیش از آن هم در تاریکی بوده است و هرگز روشنایی به چشم ندیده.» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۷).

کلمات تاریکی و ظلمات هر کدام یک بار در ص ۲۳۷ تکرار شده است.

«عالم ماده و تن است که استغراق در آن، استغراق در جهل است در مقابل عالم نور و علم و معارف قدسی، علم ماده و تن و جهل به منزله تاریکی و ظلمت است.» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۸۳)

عالم تحیر:

«و ده کس را بر من موکل کردند، پنج را روی سوی من و پشت بیرون و پنج را پشت سوی من و روی بیرون، این پنج که روی سوی من داشتند و پشت ایشان بیرون، آنکه مرا در عالم تحیر بداشتند چنانکه ایشان خویش و آن ولایت و هرچه معلوم بود فراموش کردم، و می‌پنداشتم که من پیوسته خود چنین بوده‌ام،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۷)،

تحیر در لغت به معنی سرگردانی است، در اینجا عالم تحیر رموز وضعیت تعلیق روح مجرد در بدن و جسم انسان است و او بین رهایی از زندان تن و اقامت در آن در تردید است،

کارگاه:

«گفتم ای پیر این دوازده کارگاه چه چیز است؟ گفت اول بدان که پادشاه ما چون خواست که ملک خویش آبادان کند اول ولایت ما آبادان کرد، پس ما را در کار انداخت و دوازده کارگاه بنیاد فرمود و در هر کارگاهی شاگردی چند بنشانند،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۴)، کلمه کارگاه در صفحات ۲۳۵ و ۲۳۶ چهارده بار دیگر تکرار شده است

«نام مثالی دوازده برج در عالم مثال است به سبب کاری که در آنها انجام می‌شود و نور الانوار پس از گذشتن از عالم مثال و افلاک عالم مثالی به بخش اثری عالم محسوس یعنی همان افلاک نه گانه می‌رسد و پس از گذر از فلک الافلاک عالم ما به فلک البروج می‌رسد و از آن به مراتب پایین‌تر گذر می‌کند،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۷۳)،

کارگاهی دیگر:

«پس آن استاد را به کار فرو داشت، تا زیر آن کارگاه اول کارگاهی دیگر پدید آمد، آنکه استاد دوّم را همچنان کار فرمود تا زیر کارگاه دوّم کارگاهی و استادی دگر، همچنان تا هفت کارگاه و در هر کارگاهی استادی معین گشت،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۵) - عبارت کارگاهی دیگر، دوباره یکبار در ص ۲۳۵ تکرار شده است،

«هر یک از فلک‌های هفتگانه که در زیر فلک دوّم که جایگاه دوازده کارگاه است قرار دارند، فلک‌های سوّم تا نهم که به اسم سیاره‌ای که روی هر یک از آنها قرار دارد خوانده می‌شوند: زحل، مشتری، مریخ، شمس، زهره، عطارد، قمر،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۷۴ و ۲۷۳)،

کسوت دیا:

«بفرمود تا زیر کارگاه او دو کارگاه بنیاد کنند و حکمش به دست وی دهند، و زیر همه کارگاه‌ها مزرع‌های اساس افکنند و عاملی آن مزرعه هم به استاد هفتم دادند و بر آن قرار دادند که از کسوت

دیبای استاد چهارم پیوسته نیمچه‌ای براتی بدین استاد هفتم دهند و کسوت ایشان هر زمان از نو یکی دیگر بود، همچو شرح سیمرخ که دادیم،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۵)، کلمه کسوت دو بار دیگر در ص ۲۳۵ تکرار شده است،

«در اینجا منظور همان خلعت نور یا تشریف نور است که به هریک از سیاره‌ها یا استادها به غیر از سیاره ماه داده شده است،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۷۷)،

کوه سوّم (سیم):

«گفتم چون از این دو کوه بگذرم آن دیگر را آسان باشد یا نه؟ گفت آسان باشد اما اگر کسی داند، بعضی خود پیوسته درین دو کوه اسیر مانند و بعضی به کوه سیم رسند و آنجا قرار گیرند، بعضی به چهارم و پنجم و این چنین تا یازدهم، هر مرغ که زیرک‌تر باشد بیشتر شود،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۰۲)،

منظور سهروردی از کوه سوّم، فلک قمر است، که در بالای کره زمهریر و کره اثر قرارداد،

کوه قاف:

«پس گفتم ای پیر از کجا می‌آیی؟ گفت از پس کوه قاف که مقام من آنجاست و آشیان تو نیز آن جایگاه بود اما تو فراموش کرده‌ای،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۹ و ۲۲۸)، عبارت کوه قاف پنج بار دیگر در صفحات ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۸ تکرار شده است،

«رمز فلک نهم است که مرز میان عالم محسوس و معقول است و عالم برزخ یا عالم مثال که خود با عالم فره‌ورتی زردشتی یکی است در مقعر آن جای دارد و شهرهای جابلقا و جابلسا از جمله شهرهای آن عالم است،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۴۷)،

گرمسیر:

«پرسیدم که بدانجا راه چگونه برم؟ گفت راه دشوار است اول دو کوه در پیش است هم از کوه قاف، یکی گرمسیر است و دیگری سردسیر و حرارت و برودت آن مقام را حلدی نباشد،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۹)، واژه گرمسیر یکبار دیگر در ص ۲۲۹ تکرار شده است، در اینجا منظور از گرمسیر، کره اثر است که همان کره آتش است که بعد از کره زمهریر بالای زمین واقع شده است، و از نظر سهروردی کوه دوّم است،

گوهر شب افروز:

«گفتم چون شرح کوه قاف کردی حکایت گوهر شب افروز کن، گفت گوهر شب افروز هم در کوه قاف است اما در کوه سیم است و از وجود او شب تاریک روشن شود اما پیوسته بریک حال

نماند،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۰)، گوهر شب افروز یکبار در ص ۲۲۹ و بار دیگر در ص ۲۳۲ تکرار شده است،

«سیاره قمر یا ماه است که بر فلک قمر قرار دارد و چنانکه از صفت آن پیداست شب را روشن می‌کند،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۵۴)،

مرغان:

«دوستی از دوستان عزیز مرا سؤال کرد که مرغان زبان یکدیگر دانند؟ گفتم بلی دانند، گفت ترا از کجا معلوم گشت؟ گفتم در ابتدای حالت چون مصور بحقیقت خواست که بنیت مرا پدید کند مرا در صورت بازی آفرید، و در آن ولایت که من بودم دگر بازان بودند،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۶)

«پرنندگان، ارواح یا نفوس ناطقه انسانی، پرنده رمز روح یا نفس ناطقه یا اصل جوهر الهی انسان است، روح از عالم غیب یا امر است که به عالم محسوس یا خلق آمده و اسیر زندان تن شده است، پس از مرگ، روح برخلاف جسم و قالب انسان از بین نمی‌رود و به عالم غیب که از آنجا آمده است باز خواهد گشت،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۲۶)،

مزرعه:

«بفرمود تا زیر کارگاه او دو کارگاه بنیاد کنند و حکمش به دست وی دهند، و زیر همه کارگاه‌ها مزرعه‌ای اساس افکنند و عاملی آن مزرعه هم به استاد هفتم دادند و بر آن قرار دادند که از کسوت دیبای استاد چهارم پیوسته نیمچه‌ای براتی بدین استاد هفتم دهند و کسوت ایشان هر زمان از نو یکی دیگر بود، همچو شرح سیمرخ که دادیم،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۵)،

«کره آب و خاک که زیر دو کره یا فلک آتش و هوا قرار گرفته‌اند و چون انواع جماد و نبات و حیوان در آنجا پدید می‌آید، آن را مزرعه گفته است،» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۷۷)،

ه- کلمات و اصطلاحات عرفانی

آئینه:

«و در سیمرخ آن خاصیت است که اگر آئینه‌ای یا مثل آن برابر سیمرخ بدارند، هر دیده که در آن آئینه نگرده خیره شود، زال جوشنی از آهن بساخت چنانکه جمله مصقول بود و در رستم پوشانید و خودی مصقول بر سرش نهاد و آئینه‌های مصقول بر اسبش بست،» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۴۲)

«جسم صیقلی خاص، در کلمات اهل ذوق، مراد از آن قلب انسان کامل است از جهت مظهریت او، زیرا ذات و صفات و اسماء را آینه گویند و این معنی در انسان کامل که مظهریت تامه دارد، اظهر است» (سجادی، ۸۹: ۴۵)

چراغ:

«و جرم ماه بدر وقت طلوع اگرچه نور او عاریتی است اما هم به نور موصوفست و یک جانب او با روز است و یک جانبش با شب، سرخ نماید، و چراغ همین صفت دارد، زیرش سپید باشد و بالا بر دود سیاه، میان آتش و دود سرخ نماید و این را نظیر و مشابه بسیار است.» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۸)

«کنایه از عقل فعال است» (سجادی، ۸۹: ۳۰۲)،

خضر:

«چون روغن بکسان که اگر کف برابر آفتاب بداری و قطره‌ای از آن روغن بر کف چکانی از پشت دست بدرآید، اگر خضر شوی از کوه قاف آسان توانی گذشتن.» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۸)،
«خضر در اصطلاح صوفیه کنایه از بسط و الیاس کنایه از قبض است» (سجادی، ۸۹: ۳۵۳ و ۳۵۲)

صید:

«چون با آن دوست عزیز این ماجرا بگفتم، آن دوست گفت تو آن بازی که در دامی و صید می‌کنی، اینک مرا بر فتراک بند که صیدی بد نیستم.» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۳۸)،
«مقام جذبه و مقام هجران را گویند» (سجادی، ۸۹: ۵۴۶)

قضا و قدر:

«گفتم روزی صیادان قضا و قدر دام تقدیر باز گسترانیدند و دانه ارادت در آنجا تعبیه کردند و مرا بدین طریق اسیر گردانیدند.» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۶ و ۲۲۷)
«در اصطلاحات، حکم الهی در اعیان موجودات را بر آن نحو که هست، از احوال جاری از ازل تا ابد، قضا گویند،، قضا حکم اجمالی است به احوال موجودات، و تابع علم ازلی است به موجودات، این علم تابع علم به اعیان ثابته است، و هر شیء به لسان استعداد، فیض خاص از خدا می‌طلبد،،، نسفی گوید: حکم خدای، دیگر است و قضای خدای، دیگر و قدر خدای، دیگر، این اسما، اسماى متباینند، نه اسماى مترادف، علم او که ازلی است، حکم اوست و پیدا آوردن آنچه می‌دانست، قضای او است، و آنچه پیدا آورد، قدر او است که کارکن خدای است، هرچه می‌کند در این عالم او می‌کند.» پس جمله کارها به قدر باشد،» (سجادی، ۸۹: ۶۴۱ و ۶۴۰)

نور:

«و جرم ماه بدر وقت طلوع اگرچه نور او عاریتی است اما هم به نور موصوفست و یک جانب او با روز است و یک جانبش با شب، سرخ نماید، و چراغ همین صفت دارد، زیرش سپید باشد و

بالا بر دود سیاه، میان آتش و دود سرخ نماید و این را نظیر و مشابه بسیار است» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۲۸)

«بنیاد عرفان و حکمت مشرق زمین است، در قرآن مجید نیز بارها به نور اشاره شده و حق تعالی را نور حقیقی و مطلق دانسته است، به همین سبب عارفان به نور اهمیت بسیار داده‌اند» (سجادی، ۸۹: ۷۷۱)،

ط- ویژگی‌های ادبی

تشبیه

اضافه تشبیهی:

«گفتم روزی صیادان قضا و قدردام تقدیر باز گسترانیدند و دانه ارادت در آنجا تعبیه کردند» (همان: ۲۲۶)

تشبیه مرسل:

«گفت سوراخ هم ممکن نیست، اما آن کس که استعداد دارد بی آنکه سوراخ کند به لحظه‌ای تواند گذشتن همچون روغن بلسان» (همان: ۲۳۰)

«هر وقت که در برابر درخت طوبی باشد ازین طرف که تویی تمام روشنی نماید همچو گوی گرد روشن» (همان: ۲۳۰)،

«پنداری آن دو پاره گز که حکایت کنند دو پر سیمرخ بود» (همان: ۲۳۴)

«اگر آن می‌طلبی خضروار پای افزار در پای کن» (همان: ۲۳۷)

«هرکه معنی حقیقت یافت بدان چشمه رسید، چون از چشمه برآمد استعداد یافت، چون روغن بلسان که اگر برابر آفتاب بداری و قطره‌ای از آن بر کف چکانی از پشت دست به درآید» (همان: ۲۳۸)

«شکار من سیه چشم آهوانند که حکمتچون سرشک از دیده باشند» (همان: ۲۳۹)

استعاره

استعاره مصرحه:

«من آن بازم که صیادان عالم همه وقتی به من محتاج باشند»

«شکار من سیه چشم آهوانند که حکمت چون سرشک از دیده باشند»

(همان: ۲۳۸ و ۲۳۹)

کنایه: راه بردن: «گفت از هر طرف روی، اگر راه روی راه بری»، (همان: ۲۳۷)

بررسی و تحلیل

پس از شرح حال، آراء و آثار شیخ اشراق به طرّاحی و اجرای تحلیل محتوای رسالهٔ عقل سرخ پرداخته شد،

داده‌هایی چون آیات قرآنی و احادیث، واژه‌های رمزی و سمبلیک، نام عرفا و کلمات عرفانی و ویژگی‌های زبانی و ادبی مورد توجه قرار گرفت،

از نظر ادبی، رسالهٔ عقل سرخ، در مواردی مزین به صنایع ادبی مانند: تشبیه، استعاره، کنایه است، در زیر، فراوانی هر یک از داده‌ها به صورت آماری در جداولی نشان داده شده است،

داده‌ها	آیات قرآن	احادیث	کلمات رمزی	اصطلاحات عرفانی	نام عرفا
بسامد	۱	-	۵۶	۶	۱

جدول شماره ۱

داده‌ها	کلمات خاص	ترکیبات خاص	عبارات خاص	جملات خاص	نکات دستوری
بسامد	۸	۷	۳	۱	۲۰

جدول شماره ۲

داده‌ها	تشبیه	استعاره	کنایه	آرایه‌های ادبی
بسامد	۹	۲	۱	-

جدول شماره ۳

با تحلیل محتوای اثر فارسی شیخ اشراق و بررسی نکات بلاغی و زبانی آن مشخص می‌گردد ویژگی‌های زبانی اثر او به خصوصیات زبانی نثر نویسان عرفانی قرن ششم و هفتم مانند شیخ نجم الدین رازی و عطّار نیشابوری و حتی به ویژگی زبانی اثر عرفانی همجویری (کشف المحجوب) در قرن پنجم نزدیک است؛ آلا اینکه در این اثر، وی از کلمات رمزی و سمبلیک استفاده نموده است (جداول ۱ و ۲)، همچنین اشاره به برخی نام‌های اسطوره‌ای دارد که در شاهنامهٔ فردوسی در قالب داستان‌هایی به آنها پرداخته شده است، کاربرد واژه‌های سمبولیک به آثار عرفانی اش ویژگی خاصی بخشیده است که یادآور اشعار عرفانی و واژه‌های رمزی به کار رفته در آنها توسط شعرای عارف مسلک است،

نتیجه‌گیری:

ویژگی‌های «رساله عقل سرخ» شیخ اشراق را اجمالاً به شرح زیر می‌توان تبیین کرد:

- ۱- بهره‌گیری از آیات قرآن
 - ۲- کاربرد واژه‌های رمزی و سمبلیک که بسیاری از آنها ساخته و پرداخته ذهن پویای اوست،
 - ۳- استفاده متعارف از صنایع بلاغی و ادبی
 - ۵- ویژگی زبانی آثار او کمابیش شبیه سبک زبانی نثر نویسان عرفانی قرون ششم و هفتم است، این امر را می‌توان با ملاحظه جملات و نکات دستوری آنان، دریافت،
 - ۶- استفاده از کلمات عرفانی و نام عرفا،
- بن مایه این‌تأثر عرفانی سهروردی، مانند سایر آثار عرفانی اش، اشاره به سالکی دارد که در مسیر سلوک (طریقت) وارد و با عقول دهگانه از جمله عقل دهم (جبرئیل) مواجه می‌شود، در این مواجهه عرفانی و روحانی، او به رازهای درون پرده پی برده و با اطمینان و آگاهی بیشتر به طیّ طریق ادامه می‌دهد،



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن مجید،
- ۲- آموزگار یگانه، ژاله، (۱۳۹۱)، تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت،
- ۳- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (۱۳۷۷)، نیایش فیلسوف، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی،
- ۴- بهار، محمدتقی، (۱۳۹۰)، سبک شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی، تهران: زوآر،
- ۵- پورجوادی، نصرالله، (۱۳۸۰)، اشراق و عرفان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی،
- ۶- پور نامداریان، تقی، (۱۳۹۱)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی،
- ۷- پورنامداریان، تقی، (۱۳۹۲)، عقل سرخ، تهران: سخن،
- ۸- خطیبی، حسین، (۱۳۹۰)، فنّ نثر در ادب پارسی، تهران: زوآر،
- ۹- دادبه، اصغر، (۱۳۷۴)، فخر رازی، تهران: طرح نو،
- ۱۰- دلاور، علی، (۱۳۸۰)، مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی، تهران: رشد،
- ۱۱- راد منش، سید محمد، (۱۳۸۴)، آشنایی با علوم قرآن، تهران: جامی،
- ۱۲- رازی، نجم‌الدین، (۱۳۸۸)، گزیده مرصاد العباد، به انتخاب و با مقدمه ریاحی، محمد امین، تهران: علمی،
- ۱۳- زرّین کوب، عبدالحسین، (۱۳۹۰)، جستجو در تصوّف ایران، تهران: امیرکبیر،
- ۱۴- زرّین کوب، عبدالحسین، (۱۳۹۲)، آشنایی با نقد ادبی، تهران: سخن،
- ۱۵- ساروخانی، باقر، (۱۳۸۹)، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، ج ۱ و ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،
- ۱۶- سجّادی، سید جعفر، (۱۳۸۹)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: طهوری،
- ۱۷- سجّادی، سید ضیاء‌الدین، (۱۳۸۰)، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوّف، تهران: سمت،
- ۱۸- سهروردی، شهاب‌الدین، (۱۳۷۲)، مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، ج ۳، تصحیح: سیدحسین نصر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،
- ۱۹- سهروردی، شهاب‌الدین، (۱۳۹۰)، حکمت الاشراق، ترجمه و شرح سیدجعفر سجّادی، تهران: دانشگاه تهران،
- ۲۰- شایگان، داریوش، (۱۳۹۲)، هانری کرین، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ترجمه باقر پرهام، تهران: فرزاد،
- ۲۱- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۲)، زبان شعر در نثر صوفیه، تهران: سخن،
- ۲۲- شمیسا، سیروس، (۱۳۹۰)، سبک شناسی نثر، تهران: میترا،
- ۲۳- عطّار نیشابوری، فریدالدین، (۱۳۸۵)، تذکره الاولیاء، تهران: انتشارات دُر،
- ۲۴- فتوحی، محمود، (۱۳۹۰)، سبک شناسی، تهران: سخن،

- ۲۵- فرکلاف، نورمن، (۱۳۷۹)، تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه فاطمه شایسته پیران، شعبان علی بهرام پور،،،، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها،
- ۲۶- کریپندورف، کلوس، (۱۳۹۱)، تحلیل محتوا، مبانی روش شناسی، ترجمه هوشنگ نایی، تهران: نشرنی،
- ۲۷- لاو، استیون، (۱۳۹۲)، نگاهی نو به فلسفه، ترجمه محمد احسان مصحفی، تهران: انتشارات سبز،
- ۲۸- محمدخانی، علی اصغر- سیدعرب، حسن، (۱۳۸۶)، نامه سهروردی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،
- ۲۹- محمدی وایقانی، کاظم، (۱۳۸۵)، سهروردی دانای حکمت باستان، تهران: پازینه،
- ۳۰- ملکی، محمد، (۱۳۸۹)، در امتداد وحی و عرفان، قم: نشر ادیان،
- ۳۱- هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۸۳)، کشف المحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، تهران: سروش،
- ۳۲- یثربی، سید یحیی، (۱۳۹۱)، حکمت اشراق سهروردی، تهران: بوستان کتاب،

